

## «اخلاق در نظر اول» دیوید راس و مشکل ترکیب در اخلاق پزشکی

سروش دباغ<sup>۱</sup>، اکبر سلطانی<sup>۲</sup>

### چکیده

در این مقاله، ابتدا رأی دیوید راس در مورد اخلاق کانت مطرح شده است. کانت وظیفه‌گراست و معتقد است احراز روایی و ناروایی اخلاقی ارتباط وثیقی با فرامین عقل عملی و نفس فعل دارد، نه پیامدهای آن. ولی از نظر فیلسوفی مانند راس، مدل کانتی پاسخی برای تعارض‌های اخلاقی ندارد. علاوه بر این، راس معتقد است که چون اخلاق فایده‌گرا رویکردی وحدت‌گرایانه به اخلاق دارد و در این نگاه خوبی، بدی، باید و نبایدها، همه با لذت در تناسب و تلائم هستند، با شهودهای اخلاقی ما هم‌خوانی ندارد. پس از آن فلسفه‌ی اخلاق راس، به‌عنوان یک اخلاق عام‌گرا و در عین حال کثرت‌گرا، با بسط بیش‌تر بررسی می‌شود؛ اخلاقی که به اخلاق وظایف در نظر اول مشهور است، چرا که وظایف عامی را به‌عنوان اصول اخلاقی‌ای که در همه‌ی سیاق‌ها وظیفه‌اند مطرح می‌کند. سپس با مقید شدن این اصول در سیاق‌های گوناگون وظایف واقعی تکون می‌یابند. در انتها، به این مهم پرداخته خواهد شد که مدل راسی با مشکل وجود شناسانه چگونگی ترکیب اصول مواجه است و راهکارهایی از قبیل بین‌الذهانی کردن شهودها، استفاده از مدل شهودگرایی معتدل و رجوع به متخصص اخلاق برای این مشکل مطرح خواهد شد.

واژگان کلیدی: فلسفه‌ی اخلاق راس، تعارض اخلاقی، مشکل ترکیب

<sup>۱</sup> استادیار موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه‌ی ایران

<sup>۲</sup> دانشیار دانشگاه علوم پزشکی تهران

\* نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، خیابان نوفل لوشاتو، کوچه آراکلیان، پلاک ۶، تلفن: ۶۶۴۰۹۵۰۸

## مقدمه

از زمان بقراط تا اواسط قرن بیستم، علم اخلاق پزشکی تا حد قابل توجهی بدون تغییر ماند. اما پیشرفت علم بیولوژی و علوم سلامت<sup>۱</sup> به گسترش تفکر انتقادی در زمینه مفاهیم قراردادی<sup>۲</sup> تعهدهای اخلاقی<sup>۳</sup> متخصصان سلامت و جامعه، در جلوگیری از بیماری و جراحی و برآوردن نیاز بیماران و مجروحان منجر شد. گرچه آثار برجسته در زمینه شیوه‌های مراقبت بهداشتی باستانی، قرون وسطایی و مدرن دربرگیرنده نظرات و آراء بسیاری درباره‌ی رابطه‌ی بین متخصص و بیمار هستند، اما برای فلسفه‌ی اخلاق پزشکی زیستی معاصر کافی نیستند. مسأله‌ی صداقت، حریم شخصی، عدالت، مسئولیت همگانی و... در این آثار عموماً نادیده گرفته شده است (۱). امروزه در اخلاق پزشکی، اصول‌گرایی بر گرفته از مکاتب فلسفی، به‌ویژه رویکرد دیوید راس و به‌طور خاص رویکرد چهار اصل، بسیار محل بحث است. این اصول شامل احترام به استقلال فردی، سودرسانی، عدم اضرار به غیر و عدالت است. با این حال چهار اصلی که معرفی کردیم نظریه‌ی اخلاقی کلی‌ای را به‌دست نمی‌دهند، بلکه تنها چارچوبی برای تشخیص و تأمل درباره‌ی مسائل اخلاقی ارائه می‌کنند. البته لازم به ذکر است که اصل اول جزو اصول اخلاقی راس نبوده، بر اساس توافق عقلا و متخصصین اخلاق اضافه شده است. به هر حال، این چارچوب به‌راحتی در موارد اخلاقی قابل استفاده نخواهد بود، زیرا اصول بدیهی<sup>۴</sup> محتوای کافی برای پرداختن به جزئیات بسیاری از وضعیت‌های اخلاقی را ندارند. بنابراین، باید چگونگی ترکیب این اصول را بررسی کنیم. در این جا راس در یک سیاق خاص برای ترکیب اصول از شهود مدد می‌گیرد (۲، ۳).

## بحث

## راس، کانتینیسم و فایده‌گرایی

Ross فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۷) و نویسنده‌ی کتاب درست و خوب<sup>۵</sup>، یکی از نوشته‌های اثرگذار در حیطه‌ی فلسفه‌ی اخلاق است. او با توجه به مشکلاتی که در رویکردهای قبلی، از جمله دیدگاه کانت و فایده‌گرایی می‌دید، فلسفه‌ی خود را پایه‌گذاری کرد. برای روشن شدن مطلب با یک سناریو بحث را ادامه می‌دهیم.

سناریو: فرض کنید یک دختر ۵ ساله نارسایی کلیه دارد و به دیالیز کلیه مداوم نیز پاسخ نمی‌دهد. پزشک‌ها در حال بررسی پیوند کلیه هستند، اما درباره‌ی موفقیت پیوند مرددند. با این حال «احتمال واضحی» وجود دارد مبنی بر این‌که پیشرفت بیماری بر کلیه‌ی پیوندی تأثیر نخواهد گذاشت. والدین با پیوند موافقت می‌کنند. مادر سازگاری بافتی ندارد، اما پدر از لحاظ بافتی سازگار است و «جریان خون مناسب برای پیوند» دارد. متخصص کلیه در ملاقات خصوصی با پدر نتایج را به او نشان داده و می‌گوید که احتمال بهبودی دخترش نامعلوم است. پدر دختر پس از تأمل بسیار تصمیم می‌گیرد که کلیه‌اش را به دخترش اهدا نکند. کانت گریان معتقدند اگر پدر به خاطر محبت، ترحم یا نگرانی نسبت به دختر بیمارش تصمیم به اهدای کلیه بگیرد، در حقیقت کنش او از نظر اخلاقی ارزشی ندارد. هم‌چنین استفاده از خواهر یا برادر کوچک‌تر دختر، به جهت استفاده از افراد صرفاً جهت دستیابی به اهداف دیگران، مشروع نیست. بنابراین اصل، وادار ساختن پدر به اهدای کلیه نیز برخلاف خواسته او بوده و درست نیست. از طرفی درباره‌ی راه‌های پیش روی پزشک پس از درخواست پدر از پزشک جهت کتمان این حقیقت از خانواده اش که او (پدر) مایل نیست کلیه‌ی خود را در اختیار

<sup>5</sup> The Right and The Good

<sup>۳</sup> تنسیق‌های متفاوتی از حکم تنجیزی (Categorical Imperative) کانت نوشته شده است از جمله:

<sup>1</sup> health science

<sup>2</sup> conventional conception

<sup>3</sup> moral obligation

<sup>4</sup> prima facie

اهدا کند. با این حال از آن‌جا که احتمال موفقیت بیش‌تر از خطر آسیب رسیدن به پدر است، بسیاری از فایده‌گرایان خواهند گفت که پدر یا هر کس دیگری در شرایط مشابه، ملزم است کنشی را انجام دهد که دیگران آن را حرکت قهرمانانه‌ای فراتر از تعهد می‌دانند، و این رویکرد نیز با شهودهای عرفی ما هم‌خوانی ندارد. در این‌جا اشکالی که راس درباره‌ی مدل فایده‌گرایی مطرح می‌کند وحدت‌گرا<sup>۳</sup> بودن آن است یعنی فقط یک خصوصیت اخلاقی مرتبط را در نظر می‌گیرند و خوبی، بدی، باید و نباید را از آن استنباط می‌کنند و آن عموماً لذت یا فایده است. ولی وی معتقد است صرفاً نتایج کنش در درست بودن آن تأثیر ندارند، چنان‌چه وقتی کسی بر آن است تا به قولی که داده وفا کند، نتایجی که بر عمل وی مترتب می‌شود، دغدغه‌ی اصلی او نیست. به دیگر سخن، از آن‌جا که راس فهم اخلاقی متعارف را منبع معرفت‌بخش مهمی تلقی می‌کند، می‌کوشد تا نشان دهد فهم متعارف از اخلاق اقتضا می‌کند خصوصیات دیگری علاوه بر لذت یا فایده را برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه لحاظ کنیم و بر این اساس وی مدل خود را مطرح کرد (۹-۶، ۱).

#### فلسفه‌ی اخلاق راس: نمونه‌ای از عام‌گرایی اخلاقی

دستگاه اخلاقی راس پنج مؤلفه‌ی اصلی دارد که شامل چهار مدعای وجودشناختی و یک مدعای معرفت‌شناختی است (۸).

(۱) بنا بر ادعای نخست وجودشناختی، ما چندین وظیفه در نظر اول داریم که عام‌اند. به عبارت دیگر، راس بین وظیفه (تکلیف) در نظر اول<sup>۴</sup> و تکلیف واقعی<sup>۵</sup> تمایز قائل می‌شود. تکلیف واقعی همان وظیفه‌ی حقیقی ما در یک موقعیت، و تکلیف در نظر اول آن وظیفه‌ای است که بدون در نظر گرفتن دیگر شرایط سیاق به نظر کنشگر می‌رسد. از دیدگاه بالینی این فهرست از آن جهت برای پزشک اهمیت دارد که می‌تواند ما را مجبور کند به وظایفی که در زمینه‌ی مراقبت از بیمار و

دخترش قرار دهد، کانت‌گرایی مطلق دروغ گفتن را کنشی می‌داند که متضمن نقض تنسیق دوم<sup>۱</sup> کانت خواهد بود، اگرچه بر اساس تنسیق اول حکم تنجیزی کانت نیز نمی‌توان آن را بدون مواجه شدن با تناقض، هنجار رفتاری جهانشمول دانست. چرا که کانت بر این باور است که ما برخی الزام‌های کامل داریم که هیچ‌گاه نقض نمی‌شوند، برخلاف الزام‌های تخطی‌پذیر، و این رویکرد پاسخی برای تعارضات اخلاقی ندارد. در این‌جا برای رد مطلق‌گرایی کانتی و در عین حال حفظ عام‌گرایی در وادی اخلاق، راس ایده‌ی وظیفه در نظر اول را پیشنهاد می‌کند که مطابق با آن، وظایف اخلاقی عام‌اند، اما نه در معنایی که اخلاق کانتی از الزامات تخطی‌ناپذیر مراد می‌کند. علاوه بر این، راس به تلقی کثرت‌گرایانه از وظایف در نظر اول و به تفکیک میان این وظایف و وظایف واقعی قائل است تا بتواند از نوعی عام‌گرایی درباره‌ی چگونگی رفتار دلایل اخلاقی دفاع کند (۵-۳، ۱).

از طرفی به نظر راس، فایده‌گرایی<sup>۲</sup> نیز به سبب تعارضاتی که با فهم متعارف و روزمره‌ی اخلاقی ما دارد، غیرموجه است. مجدداً سناریو را مرور می‌کنیم: یک دختر ۵ ساله که نارسایی کلیه دارد و به دیالیز کلیه مداوم نیز پاسخ نمی‌دهد. پزشک‌ها در حال بررسی پیوند کلیه هستند، اما . . . می‌دانیم که پدر دختر نمی‌خواهد کلیه‌اش را به دخترش

<sup>۱</sup> الف) فرمول خودآیینی: هرگز نباید به شیوه‌ای عمل کنم که نتوانم هم‌چنین اراده کنم که رفتار من به‌صورت قانون عام درآید.

ب) فرمول احترام به کرامت اشخاص: چنان عمل کن که انسان را، خواه شخص خودت و خواه دیگران همواره غایت بدانی و نه هرگز صرفاً وسیله.

ج) فرمول قانونگذاری برای جامعه‌ای اخلاقی: همه‌ی ضابطه‌های ناشی از قانونگذاری خود ما باید با یک ملکوت امکانی غایب، چنان هماهنگ باشند که گویی آن ملکوت، ملک طبیعت است.

<sup>۲</sup> فایده‌گرایی در آثار جرمی بنتام و جان استوارت میل بسط داده شده است. این نظریه یکی از برجسته‌ترین نظریه‌های مبتنی بر پیامد است و در مرسوم‌ترین صورت آن، تنها یک اصل بنیادین در علم اخلاق می‌پذیرد و آن اصل فایده است، بدین معنی که ما باید توازن بیشینه ارزش مثبت در مقابل ارزش منفی را ایجاد کنیم.

<sup>۳</sup> monistic

<sup>۴</sup> prima facie duty

<sup>۵</sup> actual duty

مدل راس می‌توان آن ویژگی اخلاقی را به موقعیت‌های متفاوت تعمیم داد و از آن برای ارزیابی سیاق‌های متفاوت استفاده کرد. این دقیقاً همان چیزی است که راس درباره‌ی وظایف در نظر اول و کلیت آن‌ها می‌گوید. راس فهرست وظایف در نظر اول را این‌گونه طبقه‌بندی می‌کند:

۱- وظیفه‌ی وفاداری<sup>۴</sup>: حقیقت‌گویی، عمل به وعده‌های واقعی و ضمنی و اجتناب از ارائه‌ی داستان و افسانه به‌جای تاریخ.

۲- وظیفه‌ی غرامت/جبران<sup>۵</sup>: جبران بدی‌هایی که در حق دیگران کرده‌ایم.

۳- وظیفه‌ی قدرشناسی<sup>۶</sup>: به رسمیت شناختن خدماتی که دیگران برای ما انجام داده‌اند.

۴- وظیفه‌ی عدالت<sup>۷</sup>: جلوگیری از توزیع لذت یا خوشبختی به شیوه‌ای که مطابق شایستگی‌های افراد نباشد.

۵- وظیفه‌ی خیرخواهی<sup>۸</sup>: کمک به بهتر ساختن شرایط دیگران در زمینه‌ی فضیلت، هوشمندی یا لذت.

۶- وظیفه‌ی اصلاح خویش<sup>۹</sup>: بهتر ساختن و اصلاح خود در زمینه‌ی فضیلت و هوشمندی.

۷- وظیفه‌ی آسیب نرساندن<sup>۱۰</sup>: اجتناب از آسیب زدن به دیگران و جلوگیری از آسیب رسیدن به آن‌ها (۱۱).

(۲) مدعای دوم عبارت است از این‌که فهرست وظایف در نظر اول مفتوح است؛ بدین معنا که علی‌الاصول می‌تواند مشمول زیادت و نقصان واقع شود. چرا که راس معتقد است ضمانتی نیست که من تمامی وظایف در نظر اول را به‌دست آورده باشم (تمامی خصوصیات اخلاقاً مربوط). ممکن است بر اثر مواجهه با یک امر اخلاقی جدید، که آن را ذیل وظایف

امور اجرایی داریم بیش‌تر دقت کرده، درباره‌ی این‌که چطور می‌توانیم کار درست را انجام دهیم تأمل کنیم. به این منظور باید پیش از قضاوت کردن درباره‌ی کل تصویر، تمام واقعیت‌های مرتبط و پیامدهای احتمالی را در نظر بگیریم (۱۰، ۶، ۲).

پس می‌توان وظیفه در نظر اول و وظیفه‌ی واقعی را به این صورت تعریف کرد که وظایف در نظر اول نشانگر انواع واقعی کنش هستند که نیازمند بررسی و ملاحظه‌اند. نکته‌ی حائز اهمیت آن است که وظایف در نظر اول نقش مشابهی در ارزیابی اخلاقی موارد مختلف ایفا می‌کنند. در مقابل وظیفه‌ی واقعی والانس‌های وظیفه‌شناختی ثابتی ندارد، و جایگاه متفاوتی آن‌ها کاملاً متکی بر چگونگی ترکیب وظایف در نظر اول در بافت‌های مختلف است. بنابراین، منظور از وظیفه در نظر اول یا وظیفه‌ی مشروط اشاره به مشخصه‌ی یک کنش (تمایز از مشخصه‌ی وظیفه‌ی مقتضی<sup>۱</sup>) است که از تعلق آن کنش به مقوله‌ای خاص (برای مثال وفای به عهد) ناشی می‌شود؛ کنشی که اگر هم‌زمان وظیفه‌ی دیگری - از نظر اخلاقی حائز اهمیت - محسوب نمی‌شد، وظیفه‌ی مقتضی می‌بود. وظیفه‌ی مقتضی یا وظیفه‌ی واقعی بودن یک کنش بستگی به تمام مقولات اخلاقی دارد که آن کنش نماینده‌ی آن‌ها محسوب می‌شود. بنابراین راس از جامع‌نگری با طبقه‌بندی وظیفه (تکلیف) در نظر اول و از جزء‌گرایی در موقعیت خاص دفاع می‌کند. این مفهوم را می‌توان در قالب تفاوت میان دو اصطلاح «سایر وجوه یکسان باشد<sup>۲</sup>» و «با ملحوظ کردن جمیع جوانب<sup>۳</sup>» بیان کرد. ما می‌توانیم به‌عنوان یک آزمون فکری، یک ویژگی اخلاقی مرتبط را انتخاب کرده و درباره‌ی جایگاه متفاوتی آن در موقعیت‌های مختلف بحث کنیم. به عبارت دیگر، برای بررسی نحوه‌ی تأثیر یک ویژگی اخلاقی در موقعیت‌های مختلف می‌توان بقیه‌ی ویژگی‌های اخلاقی را ثابت فرض کرد. در آن‌صورت بنا بر

<sup>4</sup> fidelity

<sup>5</sup> reparation

<sup>6</sup> gratitude

<sup>7</sup> justice

<sup>8</sup> beneficence

<sup>9</sup> Self improvement

<sup>10</sup> nonmaleficence

<sup>1</sup> duty proper

<sup>2</sup> other things being equal

<sup>3</sup> all things considered

### وظایف در نظر اول، وظایف واقعی و مشکل

#### تعارضات اخلاقی

راس در این جا مفهوم «وظایف در نظر اول»<sup>۳</sup> را برای توضیح و روشن ساختن مسأله‌ی تعارض اخلاقی مطرح کرد. تعارض اخلاقی زمانی به وجود می‌آید که در موقعیت مورد نظر بیش از یک ویژگی غیراخلاقی که از نظر اخلاقی مرتبط است وجود داشته و هر یک از این ویژگی‌ها به جهات مختلفی گرایش داشته باشند. این مسأله باعث ایجاد وظایف در نظر اول متعارض می‌شود. برای تعیین این‌که وظیفه‌ی واقعی<sup>۴</sup> ما کدام است، باید مشخص کنیم از دیدگاه اخلاقی کدام ویژگی غیراخلاقی مرتبط مهم‌تر است. راس می‌نویسد ما اصل کلی بنیادینی که از پیش وظیفه در نظر اول برتر را تعیین کند در اختیار نداریم، زیرا اعتبار یا اهمیت یا دامنه‌ی<sup>۵</sup> ویژگی‌های غیراخلاقی<sup>۶</sup> مرتبط یک موقعیت در موارد گوناگون متفاوت است. گرچه والانس<sup>۷</sup> آن - نقشی که در ارزیابی اخلاقی موارد مختلف دارد - ثابت است.

برای ایضاح مطلب فوق، اجازه دهید از تفکیک میان جرم و وزن در فیزیک نیوتنی بهره بریم. مطابق با این تفکیک، جرم یک گوی فلزی؛ خصوصیت ذاتی و ضروری آن است، بدین معنا که کاملاً بستگی دارد به ساختمان درونی گوی فلزی و نحوه‌ی ترکیب اتم‌ها و مولکول‌های گوی با یکدیگر. اما این مطلب درباره‌ی وزن گوی صادق نیست، چراکه وزن گوی بستگی دارد به میزان نیروی جاذبه که از سیاقی به سیاقی دیگر تغییر می‌کند. حال معادله‌ی فیزیکی ذیل را در نظر بگیرید:

$$w = m \times g$$

که در آن  $w$  معادل وزن است،  $m$  معرف جرم است و  $g$  ناظر به نیروی جاذبه است. مطابق با این معادله، وزن گوی فلزی در پی تغییر نیروی جاذبه تغییر می‌کند. اما در تمامی سیاق‌ها، میزان جرم گوی ثابت است. به نحو مشابهی، شخص معتقد به اخلاق راسی می‌گوید که ارزش اخلاقی یک

در نظر اولی که تا به حال شناخته‌ام نیاورده‌ام، وظیفه در نظر اول جدیدی به دست داده شود. از این نظر اصول اخلاق راس مانند فرضیه‌ی علمی است. یک فرضیه‌ی علمی در برخورد با جهان خارج محک می‌خورد و ممکن است در برابر موارد موید تقویت و در برابر موارد نقض جرح و تعدیل شود.

۳) سومین ادعای وجودشناسانه بر این مطلب تأکید می‌کند که وظایف اخلاقی «در نظر اول غیرمشتق<sup>۱</sup> و پایه‌ای‌اند. بدین معنا که نمی‌توان آن‌ها را به وظایف پایه‌ای دیگر تحویل کرد. بر این اساس، راس مدعی است تمامی وظایف اخلاقی ما از این اصول قابل استخراج است. برای مثال، اصلی با عنوان راست‌گویی در اصول راس وجود ندارد. وی مدعی است می‌توان این حکم را از اصل وفاداری استنتاج کرد، بدین صورت که وقتی انسان‌ها با هم گفت‌وگو می‌کنند یک پیش فرض یا عهد نانوشته‌ای بین آن‌ها برقرار است و آن این‌که از کلمات و مفاهیم به جا و باهمان معنی تعریف شده در آن زبان استفاده کنند. گویی یک قرارداد نانوشته در بین کسانی که آن زبان مشترک را استفاده می‌کنند وجود دارد. بنابراین، آنچه می‌گویی باید همان باشد که مراد توست و بدین ترتیب نباید دروغ گفت.

۴) بنابر مدعای / مؤلفه‌ی چهارم وجودشناختی راسی، سلسله‌مراتبی میان وظایف اخلاقی در نظر اول وجود ندارد. راس می‌گوید هیچ نظم الفبایی<sup>۲</sup> بین وظایف وجود ندارد. برای مثال این‌طور نیست که اول الف باشد سپس ب، ج و . . . آن‌ها می‌توانند به اشکال مختلف با یکدیگر ترکیب شوند و در ارزیابی اخلاقی سیاق‌های مختلف به شیوه‌های متعدد مشارکت کنند؛ به طوری که نمی‌توان از قبل پیش‌بینی یا مشخص کرد نتیجه‌ی نهایی این ترکیب (وظیفه‌ی واقعی) چه خواهد بود. به عبارت دیگر، از آن‌جا که هیچ‌گونه سلسله‌مراتبی میان وظایف در نظر اول اخلاقی وجود ندارد، وظایف واقعی نمی‌توانند ذیل یک قاعده‌ی عام قرار گیرند.

<sup>3</sup> prima facie duties

<sup>4</sup> actual duty

<sup>5</sup> magnitude

<sup>6</sup> nonmoral properties

<sup>7</sup> valence

<sup>1</sup> underivative

<sup>2</sup> lexical order

خصوصیت اخلاقاً مربوط و نحوه‌ی مشارکت آن در ارزیابی اخلاقی سیاق‌های مختلف ثابت است، حال آن‌که وزن اخلاقی آن می‌تواند از سیاقی به سیاقی دیگر تغییر کند. به‌عنوان مثال، وفای به عهد یک وصف درست‌ساز است با ظرفیت وظیفه‌ای ثابت؛ یعنی اغلب در سیاق‌های مختلف به نحوی عمل می‌کند که افعال درست اخلاقی را نتیجه دهد. اما وزن اخلاقی آن می‌تواند از سیاقی به سیاق دیگر تغییر کند.

گفتیم تفکیک میان وظایف در نظر اول و وظایف واقعی ما را قادر می‌سازد تا از عام بودن وظایف در نظر اول و خاص بودن وظایف واقعی دفاع کنیم. وظایف در نظر اول عام‌اند، چرا که وضعیت اخلاقی دروغ گفتن، به‌عنوان مثال، در سیاق‌های جدید، اگر سایر امور یکسان باشد از پیش روشن است. به‌عنوان مثال، فرض کنید که فرشاد به همسرش قول داده است تا به اتفاق او امشب به مهمانی رود. در عین حال فرض کنید که مادر فرشاد نیم‌ساعت پیش از شروع مهمانی به پسرش زنگ می‌زند و از بیماری شدید خود خبر می‌دهد و متذکر می‌شود که کسی را پیدا نکرده تا نزد وی رفته، از او پرستاری کند. بنابراین، از فرشاد می‌خواهد تا این مهم را انجام دهد. این موقعیت اخلاقی، نمونه‌ای است از موقعیت‌های اخلاقی‌ای که در آن‌ها بیش از دو خصوصیت اخلاقاً مربوط با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند. از یک‌سو، وظیفه در نظر اول وفاداری اقتضا می‌کند تا فرشاد به وعده‌ی خویش عمل کند و با همسرش به مهمانی رود. از سوی دیگر، وظیفه در نظر اول سپاسگزاری اقتضا می‌کند فرشاد به پاس محبت‌های فراوان مادرش، امشب او را رها نکند و در کنارش باشد. بنابر رأی کسی که قائل به اخلاق راسی است، اگر فرشاد صرفاً با یکی از این وظایف در نظر اول مواجه می‌شد، باید به اقتضای آن وظیفه عمل می‌کرد. اگر صرفاً یک وظیفه در نظر اول در این سیاق حاضر بود، وظیفه‌ی واقعی از پیش معین بود. اما این‌گونه نیست و برای احراز وظیفه‌ی واقعی، فرشاد باید معین کند که کدام وظیفه در نظر اول مهم‌تر است، و این دقیقاً همان کاری است که او نمی‌تواند با صرف توسل جستن به وظیفه یا

وظایف در نظر اول انجام دهد. این مسأله را دو مدعا حمایت می‌کند: الف) فهرست وظایف در نظر اول کامل نیست و ما با فهرستی مفتوح از این وظایف مواجهیم. ب) نظم الفبایی و یا سلسله‌مراتبی میان این وظایف وجود ندارد. حال چگونه می‌توان دانست چه تصمیمی باید گرفت؟ راس می‌گوید نخست مشخص کنید کدام‌یک از این تکالیف سخت‌گیرانه‌تر از دیگری است و بر اساس آن عمل کنید. دوم در صورت مواجهه با چندین تکلیف سخت، کنشی درست است که بیش‌ترین میزان درستی در نظر اول<sup>۱</sup>، و کم‌ترین میزان نادرستی در نظر اول را موجب شود. متأسفانه، برای تعیین سخت‌گیری و چگونگی ایجاد تعادل بین تکالیف قواعد قطعی در اختیار نداریم و باید بر شهود خود تکیه کنیم (۱۰، ۳).

#### نقش شهود در فلسفه‌ی اخلاق راس

بنابر مدعای معرفت‌شناختی دستگاه اخلاقی راس، هم برای رسیدن به اصول یا همان وظایف در نظر اول و هم برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه در یک سیاق معین (وظیفه در مقام عمل) باید از شهود مدد بگیریم. مراد راس از شهود، منبع معرفتی‌ای است که ادراکی و غیراستنتاجی بوده و ذهن از طریق چیدن مقدمات به آن نتیجه نمی‌رسد. کلمه‌ی *intuitions* نیز خود به معنی چشم دوختن است. بدین معنی که انسان با دقت کردن و نگاه کردن به تنهایی به معرفت دست می‌یابد. (۱۲، ۴). منظور راس از مفاهیم و عباراتی نظیر «شهود» و قضاوت اخلاقی شهودی عبارت است از اموری که مستقیماً و به نحو خطاناپذیری به آن‌ها می‌رسیم و می‌توان به‌طور قابل اطمینان و مستقیم به آن دست یافت، هم‌چون تأیید اعتبار نوعی استنتاج که پس از دست یافتن به رشد ذهنی کافی به‌طور غیر استنتاجی حاصل می‌شود. وی می‌گوید:

«این‌که یک کنش، هم‌چون وفای به عهد یا کمک به توزیع عادلانه خیر<sup>۲</sup> در نظر اول درست است بدیهی<sup>۳</sup> می‌باشد؛ البته نه به این معنا که از ابتدای زندگی آشکار است، یا به محض

<sup>1</sup> prima facie rightness

<sup>2</sup> good

<sup>3</sup> self-evident

می‌گیریم ضرر رساندن بد است همان‌طور که پس از یک‌بار اثبات دو قائمه بودن مجموع زوایای مثلث شهوداً استنتاج می‌کنیم که مجموع زوایای تمام مثلث‌ها دو قائمه است. بنابراین، از منظر متافیزیکی راس معتقد است اصول اخلاقی وجود دارند (بر خلاف اخلاق خاص‌نگر) و از منظر معرفت‌شناختی وی معتقد است ما شهوداً در می‌یابیم که در مواجهه با موارد اخلاقی چه کنیم. لازم به ذکر است راس یک شهودگرای کلاسیک است، بدین معنا که اصول بر گرفته از شهود را خطاناپذیر<sup>۲</sup> می‌داند. در حالی که فیلسوفانی از جمله راولز معتقد به خطاپذیر بودن شهود بوده، در یک فرایند رفت و برگشتی و تامل<sup>۳</sup> در موارد اخلاقی به اصلاح اصول می‌پردازند (۸، ۵، ۴).

#### اهمیت سیاق‌های متفاوت در اخلاق راس

تا این‌جا می‌توان این‌طور خلاصه کرد که موضع راس از دو مؤلفه تشکیل شده است: کل‌نگری درباره‌ی وظیفه در نظر اول، و جزء‌گرایی درباره‌ی وظیفه‌ی واقعی. مؤلفه‌ی اول به معنی رد جزء‌گرایی هنجارگذار، و مؤلفه‌ی دوم به معنی رد رویکرد وحدت‌گرایانه<sup>۴</sup> است. طبق نخستین مؤلفه، نقشی که یک ویژگی اخلاقی مرتبط هم‌چون وفای به عهد در ارزیابی اخلاقی بافت‌های مختلف دارد را می‌توان الگوبندی کرد. مؤلفه‌ی دوم بر این تأکید دارد که چگونگی دست یافتن به حکم اخلاقی موجه در بافتی اخلاقی را نمی‌توان با استناد به تنها یک اصل اخلاقی تبیین کرد. وانگهی، مؤلفه‌ی نخست یک دعوی متافیزیکی - وجودشناختی است، در حالی که مؤلفه‌ی دوم دعوی معرفت‌شناختی است.

در اخلاق راسی چنین استدلال می‌شود که ملاحظات اخلاقی کلی بوده و ظرفیت‌های وظیفه‌شناختی آن‌ها نامتغیر هستند.

طبق رویکرد ذره‌گرایانه (اتمیسیم) نتیجه‌ی نهایی از پیش مشخص نیست و ممکن است در بافت‌های مختلف تغییر

این‌که با چنین موقعیتی مواجه شویم آن را در می‌یابیم، بدیهی از این جهت که وقتی به بلوغ ذهنی کافی رسیدیم و به موقعیت توجه کافی داشتیم بدون نیاز به هیچ‌گونه مدرک یا شاهدی غیر از خود آن موقعیت درست بودن آن آشکار است؛ همان‌طور که صحت یک اصل ریاضیاتی یا اعتبار نوعی استنتاج بدیهی است» نظیر تصدیق کردن اعتبار صورت استنتاج قیاسی که به نحو بی‌واسطه و پس از احراز رشد ذهنی مکفی به دست می‌آید. استنتاج قیاسی ذیل را در نظر آوریم:

$$p \rightarrow q$$

$$q \rightarrow r$$

$$p \rightarrow r$$

در این استدلال از  $p \rightarrow q$  می‌رسیم به  $p \rightarrow r$ ؛ حال بپرسیم اعتبار معرفت‌شناختی صورت استنتاج از کجا آمده است؟ چرا این نحوه از استنتاج و عبور از مقدمات به نتیجه منتج است؟ به عبارت دیگر، توجیه گزاره «اگر  $p \rightarrow q$  و  $q \rightarrow r$  باشد، آن‌گاه  $p \rightarrow r$  از کجا آمده است؟ در پاسخ استدلالی نمی‌توان اقامه کرد و باید گفت از طریق شهود به این نتیجه رسیده‌ایم. چرا که اگر بخواهیم استدلالی اقامه کنیم خود مبتنی بر مقدماتی است و برای به دست آوردن صدق نتیجه‌ی آن، باید از مقدمات آن به نتیجه منتقل شویم. بر همین سیاق، شهودگرای اخلاقی‌ای نظیر راس بر این رأی است که در وادی اخلاق، کنش‌گر اخلاقی صدق گزاره اخلاقی‌ای نظیر «آسیب نرساندن به دیگران وظیفه است» را به نحو غیراستنتاجی و شهودی تصدیق می‌کند. در این‌جا راس مدعی است ما از طریق استقراء شهودی به صدق این گزاره می‌رسیم. وی استقراء شهودی<sup>۱</sup> را از استقراء عددی جدا می‌کند. استقراء عددی همان نوع استقراء است که برای مثال، دیدن موارد متعدد از جزء ما را به یک کل می‌رساند. برای مثال با دیدن تعداد زیادی کلاغ سیاه نتیجه می‌گیریم که همه‌ی کلاغ‌ها سیاه‌اند. در استقراء شهودی نیازی به دیدن موارد متعدد نیست و حتی یک مورد هم برای استنتاج کافی است. برای مثال ما یک یا چند مورد محدود ضرر رساندن را می‌بینیم و نتیجه

<sup>2</sup> infallible

<sup>3</sup> reflection

<sup>4</sup> monistic

<sup>1</sup> intuitive induction

باید در نظر گرفت. با لحاظ کردن جمیع وظایف دخیل در این سیاق باید بررسی کنیم تا دریابیم کدام وظیفه می‌تواند تحت الشعاع وظیفه‌ی دیگر قرار گیرد. یعنی همه‌ی وظایف ملحوظ در سیاق با هم ترکیب می‌شوند، سپس وظیفه‌ی واقعی یا در مقام عمل شکل می‌گیرد، و این به عهده‌ی شهود ماست.

#### نقد فلسفه‌ی اخلاق راس: مشکل ترکیب اصول

تا این جا بیان کردیم که بنابر مدعای معرفت‌شناختی دستگاه اخلاقی راس، برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه در یک سیاق معین (وظیفه در مقام عمل) باید از شهود مدد بگیریم. یعنی زمانی که وظایف در یک سیاق معین با هم ترکیب می‌شوند ما به شهود خود مراجعه و تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کنیم. اگرچه راس از موضع وجودشناسانه صراحتاً به وظایف در نظر اول تأکید دارد، ولی در مورد نحوه‌ی ترکیب آن‌ها راهکاری ارائه نمی‌کند. در اصل یکی از بحث انگیزترین قسمت‌های دستگاه راس چگونگی ترکیب اصول (استفاده از شهود) است.

وی می‌گوید در یک موقعیت اخلاقی از قبل نمی‌توان راه حل یا فرمولی ارائه کرد. باید در موقعیت قرار بگیریم، وظایف مختلف به خوبی با هم مخلوط شوند و از شهود خود برای تعیین وظیفه‌ی واقعی کمک بگیریم. در واقع، از آن‌جا که راس قائل به وجود هیچ‌گونه نظم‌القبایی میان وظایف در نظر اول نیست، بر این باور است که نمی‌توان با واسطه و به مدد اصول اخلاقی به داوری اخلاقی موجه رسید (برخلاف اخلاق کانتی و فایده‌گرا). با مدنظر قرار دادن آموزه‌های وجودشناختی و معرفت‌شناختی دستگاه اخلاقی راس، می‌توان ادعا کرد که تلقی وجودشناختی راس درباره‌ی وظایف در مقام عمل و چگونگی ترکیب شدن وظایف در نظر اول مختلف با یکدیگر و مشارکت آن‌ها در ارزیابی اخلاقی سیاق‌هایی که ما در آن‌ها با تعارض اخلاقی مواجهیم، مبهم و ناروشن است. راس صرفاً درباره‌ی جنبه‌ی معرفت‌شناختی وظایف در مقام عمل و این‌که آن‌ها چگونه ما را در رسیدن به داوری اخلاقی موجه مدد می‌رسانند، سخن گفته است و تبیین وجودشناختی‌ای از

کند. اما این مسأله به آن معنا نیست که علل هیچ ارزش نامتغیری ندارند. به عبارت دیگر، نقشی که یک ویژگی اخلاقی مرتبط در ارزیابی اخلاقی موارد مختلف دارد نامتغیر است، گرچه پیامد نهایی ممکن است به خاطر دیگر ویژگی‌های اخلاقی مرتبط تغییر کند. این ایده است که راس را قادر می‌سازد بین وظیفه در نظر اول و وظیفه‌ی واقعی تمایز قائل شود و از عام‌گرایی در نخستین مورد و خاص‌گرایی در دومی دفاع کند. این مفهوم را می‌توان با شرط این‌که بقیه‌ی شرایط یکسان باشد<sup>۱</sup> و با لحاظ کردن همه‌ی جوانب<sup>۲</sup> این‌طور بیان کرد. در هر موقعیت اخلاقی در صورتی که این دو شرط برقرار باشد هر خصوصیت اخلاقی مرتبط در ارزیابی اخلاقی یکسان عمل خواهد کرد و این دقیقاً حفظ کلیت از طریق مطرح کردن وظایف در نظر اول راس است. از سوی دیگر، در یک موقعیت اخلاقی که چند خصوصیت اخلاقی با هم ترکیب می‌شوند نمی‌توان از پیش نتیجه را پیش‌بینی کرد، چرا که فقط ترکیب وظایف نیست که در تصمیم یا خروجی نهایی تأثیر دارد بلکه بافت یا سیاق نیز مهم است. یعنی تصمیم نهایی بافت‌محور (مبتنی بر بافت) بوده، باید جمیع جوانب لحاظ شود؛ یعنی وابسته به سیاق است. بدین معنی که بستگی دارد به چگونگی ترکیب خصوصیات اخلاقاً مربوط مختلف در یک سیاق. به بیان دیگر، این مطلب بستگی تام به این دارد که با در نظر گرفتن همه‌ی امور، ما چگونه در سیاق مربوط نظر کنیم.

مجدداً سناریو را از دیدگاه راس بررسی می‌کنیم: یک دختر ۵ ساله که نارسایی کلیه دارد و دیالیز کلیه مداوم نیز پاسخ نمی‌دهد. پزشک‌ها در حال بررسی پیوند کلیه هستند، و پدر از نظر بافتی می‌تواند به وی کلیه اهدا کند. با رویکرد راسی ما باید جمیع جوانب را لحاظ کنیم. از طرفی آسیب نرساندن به پدر و خیر رساندن به دختر مبتلا را در نظر بگیریم. هم‌چنین طبق وظیفه‌ی وفاداری حقیقت‌گویی را نیز

<sup>1</sup> other things being equal

<sup>2</sup> all things considered

تحلیل برداری برای به دست دادن تبیینی از چگونگی ترکیب وظایف در نظر اول سیاق‌های مختلف بهره برد. روش تحلیل برداری هنگامی سودمند است که به لحاظ وجودشناختی، ماهیت بردارهای مورد تحلیل و بررسی یکسان باشد، به نحوی که بتوان آن‌ها را در یک راستا به مؤلفه‌های افقی و عمودی در محور مختلف تجزیه کرد و برآیند نهایی آن‌ها را محاسبه کرد. اما وقتی ماهیت بردارها یکسان نباشد، به طوری که نتوان آن‌ها را در یک راستا به مؤلفه‌های عمودی و افقی تجزیه کرد، برای رسیدن به برآیند نهایی، روش تحلیل برداری از ما دستگیری نمی‌کند.

برای بهره بردن از این روش تحلیلی، قائلان به اخلاق راس باید توضیح وجودشناختی روشن‌تری درباره‌ی استعاره «تحت‌الشعاع قرار دادن» بدهند؛ به نحوی که با مبانی وجودشناسانه روش تحلیل برداری سازگار افتد. در غیر این صورت، استفاده از این روش تحلیلی رهگشا نخواهد بود. با توجه به مشکل وارد به نحوه‌ی ترکیب اصول در اخلاق راس در بخش بعد به یک راهکار که **Beauchamp** و **Childress** به آن پرداخته‌اند اشاره می‌کنیم.

#### ۱. تصریح و توازن اصول و قواعد

گفتیم در دستگاه اخلاقی راس مشکلی به نام مشکل ترکیب وجود دارد و تلقی شهودی راس از چگونگی ترکیب خصوصیات اخلاقاً مربوط (وظایف در نظر اول) مختلف با یکدیگر و تشکیل وظایف واقعی مبهم است و این مدل با مشکل ترکیب رو به روست (۱). در عین حال، اغلب مسائل اخلاقی عملی مستلزم آن هستند که ما هنجارهای کلی را برای سیاق خاص یا دامنه‌ی مشخصی از موارد تصریح و مشخص کنیم. اگر اصولی که در این تحقیق مورد بحث قرار می‌گیرند محتوای کافی برای کاربردهای عملی داشته باشند، ما باید بتوانیم برای مشخص کردن این‌که چرا و چگونه موارد مشمول اصول می‌شوند، این محتوا را تصریح کنیم.

**Beauchamp** و **Childress** تصریح را این‌گونه تعریف کرده‌اند: فرایند کاهش میزان نامعینی هنجارهای انتزاعی و

چگونگی ترکیب این وظایف با یکدیگر به دست نداده است و به نظر می‌رسد ما با انبوهی از وظایف درهم و برهم در یک سیاق روبه‌رو هستیم. این مسأله در فلسفه‌ی اخلاق راس «مشکل ترکیب» نام گرفته است (۳).

#### تحلیل برداری و مشکل ترکیب در دستگاه راس

در این‌جا برای ایضاح مشکل ترکیب از تمثیل مبتنی بر روش علمی تحلیل برداری استفاده می‌کنیم. فرض کنید بردارهای متفاوتی از جمله نیروی جاذبه، نیروی اصطکاک، نیروی حرکتی و ... بر روی گویی که در سطح شیب‌دار در حال حرکت است وارد می‌شود. برای محاسبه‌ی برآیند نهایی و پیش بینی سرعت و جهت حرکت گوی می‌توان نیروها را به مؤلفه‌های افقی و عمودی که همگی از یک سنخ هستند تبدیل کرده، سپس با محاسبات ریاضی تحلیل برداری کرده، میزان نهایی نیرو را به دست آورد. شرط لازم برای این محاسبه یک سنخ بودن نیروهاست. به این معنا که وقتی واحد همگی مشترک باشد، به راحتی می‌توان محاسبات را انجام داد. نکته‌ی مهمی که در این میان باید مورد توجه قرار گیرد این است که تا چه میزان این شیوه‌ی تحلیل، که مبتنی است بر همسو کردن و تبدیل بردارها و نیروهای مختلف در محورهای مختصات جهت اندازه‌گیری، با آنچه در تعارضات اخلاقی رخ می‌دهد، که عبارت است از ترکیب چندین وظیفه در نظر اول در سیاق‌های اخلاقی مختلف، سازگار است. به عنوان مثال، آیا می‌توان در دستگاه اخلاقی راس، وفاداری را با مهربانی قیاس کرد؟ در نظر اول به نظر نمی‌رسد بتوان مشکل ترکیب را با روش تحلیل برداری حل کرد، چرا که راس اساساً قائل به فهرستی از خصوصیات اخلاقاً مربوط (وظایف در نظر اول) است که پایه‌ای‌اند و از وظایف دیگری مشتق نشده‌اند. علاوه بر این، میان این وظایف اخلاقی سلسله مراتبی دیده نمی‌شود. بنابراین، واحد مشترکی بین اصول در نظر اول راس وجود ندارد تا بتوان آن‌ها را مقایسه و برآیند نهایی را حساب کرد.

به نظر می‌رسد با توجه به ماهیت کثرت‌گرایانه‌ی غیرقابل تحویل به وحدت دستگاه اخلاقی راس، نمی‌توان از روش

فراهم کردن محتوای راهبرد کنش برای آن‌ها.

برای مثال، اصل «خود مختاری» بدون هیچ‌گونه تصریح و تعینی، صرفاً یک نقطه‌ی شروع برای تفکر درباره‌ی مسائلی هم‌چون رضایت بیمار است. ولی با تصریح می‌توان از این اصل استفاده کرد. برای مثال، Beauchamp و Childress خودمختاری را این‌طور تعریف می‌کنند: «قاعده‌ی شخصی فردی که از مداخلات کنترل‌کننده‌ی دیگران و محدودیت‌های شخصی مانند عدم ادراک درست که مانع از انتخاب معنادار می‌شود آزاد باشد». در تعریف این مفهوم دو شرط اهمیت دارد:

استقلال از تأثیرات کنترل‌کننده یا همان آزادی و قابلیت تصمیم‌گیری یا همان عاملیت. تمرکز این مفهوم صرفاً معطوف به فرد خودمختار نیست، بلکه دربرگیرنده‌ی انتخاب مستقل نیز هست. ما می‌توانیم با دانستن این‌که آیا کنش مستقل و خودمختار آگاهانه بوده و به‌طور عمدی انجام شده است آن را تحلیل کنیم. کنش خودمختار با درک کامل و بدون نفوذ تأثیرات کنترل‌کننده که روی کنش نهایی تأثیر می‌گذارند انجام می‌شود. البته خودمختار بودن کافی نیست، دیگران هم باید به فرد به‌عنوان عامل خودمختار احترام بگذارند. این تصریح تا زمانی که موجه باشد، راه‌حل خوبی برای موارد دشوار تعارض اخلاقی به‌شمار می‌رود، اگرچه برای حل تعارض‌های جدید، بسیاری از قواعدی که قبلاً تصریح شده‌اند، نیاز به تصریح بیش‌تر دارند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد ما پیوسته نیاز به تصریح تدریجی و مداوم داریم، تا به تدریج دوراهی‌ها و تعارض‌هایی که محتوای اصول انتزاعی برای حل آن‌ها کافی نیست، کاهش یابند.

## ۲ متوازن کردن اصول و قواعد<sup>۱</sup>

علاوه بر تصریح اصول، قواعد نیازمند توازن نیز هستند. ما به هر دو روش احتیاج داریم، زیرا هرکدام به یک بعد از

اصول و قواعد اخلاقی می‌پردازند: در مورد تصریح به دامنه و گستره، و در مورد توازن به اعتبار یا قدرت. تصریح متضمن اصلاح محتوایی دامنه و گستره‌ی هنجارها و توازن مستلزم رایزنی و قضاوت درباره‌ی اعتبار یا قدرت نسبی هنجارهاست. توازن برای قضاوت کردن در موارد انفرادی اهمیت دارد و تصریح برای تدوین سیاست مفید است.

فرض کنید موردی اورژانسی پیش می‌آید و پزشک مجبور می‌شود اضافه بر ساعات کاری‌اش در بیمارستان بماند. در نتیجه نمی‌تواند به قولش وفا کرده و پسرش را به پژوهشگاه ببرد. در این صورت پزشک مسائلی هم‌چون این‌که نیاز پسرش برای رفتن به پژوهشگاه چقدر ضروری است، آیا می‌تواند دیرتر به پژوهشگاه بروند، آیا پزشک دیگری می‌تواند جای او را بگیرد و... را بررسی می‌کند. اگر تصمیم بگیرد تا دیروقت نزد بیمار بماند، این تعهد برتری خواهد یافت، زیرا در این شرایط دلیل معتبر و کافی برای عملکردش دارد. برای مثال، پای زندگی کسی در میان است و تنها او دانش و تخصص کافی برای مقابله با هرگونه شرایطی را دارد و در صورت بروز هر گونه اتفاق ناگوار برای بیمار فرصتی برای جبران نخواهد بود. در صورتی که برای انجام وظیفه‌ی دوم راه‌حل‌های دیگری نیز قابل طرح است. بنابراین لغوکردن برنامه‌ی او با پسرش را می‌توان با استفاده از این دلیل معتبر و کافی توجیه کرد (۱).

## ۳. شرایطی که توازن را معین می‌کند

Beauchamp و Childress در پاسخ به این انتقاد که مدل توازن تا حدودی شهودی و دل‌بخواهی است - فاقد التزام نسبت به اصول محکم می‌باشد - شرایط چندی را نام می‌برند که میزان شهودی بودن توازن را کاهش می‌دهد. برای نقض موجه هنجار بدیهی در جهت پیروی از هنجار دیگر، شرایط ذیل باید حاصل شود:

۱- دلایل بهتری برای پیروی از هنجار برتر به جای

متابعت از هنجار نقض شده ارائه شود (اگر فرد محق

باشد، معمولاً به هنگام تراز کردن منافع وی با منافع

<sup>۱</sup> راس توازن را تحت عنوان تحت الشعاع (overriding) قرار دادن مورد بحث قرار داده است در حالی‌که Beauchamp و Childress به ایضاح و بسط آن پرداخته‌اند و در این مقوله خیلی فراتر از راس نرفته‌اند.

## نتیجه گیری

در بحث فوق با مد نظر قرار دادن طریق تصریح و توازن سعی شد تا نشان داده شود در موضع وجود شناسانه هنوز مشکل ترکیب پابرجاست و باید به دنبال راهکارهایی بود تا این مشکل حل شود. در این رابطه چند توصیه به نظر لازم می‌آید.

اولاً برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه نیاز به شهودهای بین‌الذهانی داریم تا مشکل مدل راسی کم‌تر شود. از این جهت می‌بایست هر چه بیش‌تر جست‌وجو کرد تا اصولی را یافت که از دقت بیش‌تری برخوردار بوده، عموماً در بین عقلای اخلاق مورد قبول باشد. از طرفی به نظر می‌رسد شهودگرایی معتدل، که معتقد به خطاپذیر بودن شهودهای ما است، پاسخ بهتری نسبت به مدل راس بدهد. هم‌چنین با توجه به دشواری تصمیم‌گیری در ساحت اخلاق به‌خصوص در موارد پیچیده، به نظر می‌رسد به متخصص اخلاق نیاز است.

افرادی که چنین حقی ندارند، منافع او اولویت دارند).

- ۲- هدف اخلاقی که نقض هنجار را توجیه می‌کند باید دورنمای واقع‌گرایانه‌ای از موفقیت داشته باشد.
- ۳- نقض هنجار از آن رو ضروری است که هیچ گزینه اخلاقی ارجحی را نمی‌توان جایگزین کرد.
- ۴- نقض انتخابی باید کم‌ترین نقض ممکن، و متناسب با هدف اولیه کنش باشد.
- ۵- کنشگر باید برای کاهش تأثیرات منفی نقض تلاش کند.
- ۶- کنشگر باید نسبت به تمامی گروه‌های درگیر رفتار بی‌طرفانه‌ای داشته باشد؛ یعنی تصمیم‌کنشگر نباید تحت تأثیر هیچ‌گونه اطلاعات اخلاقی نامربوط درباره‌ی گروه‌ها باشد (۱).

## منابع

- ۸- مصباح یزدی م ت. نقد و بررسی مکاتب اخلاقی. قم: مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ ۱۳۸۴، ص ۲۰۰-۱۶۵ و ۲۹۹-۲۷۵.
- ۹- ادوارد زپ. فلسفه‌ی اخلاق. ترجمه‌ی رحمتی ا. قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان؛ ۱۳۷۸، ص ۴۰۰-۳۸۴.
- 10- Dabbagh S. In defense of four principles approach in medical ethics. *Iran J Public Health* 2008; 37(Suppl. 1): 31-8.
- 11- Thompson DR. Principles of ethics: in managing a critical care unit. *Crit Care Med* 2007; 35(2 Suppl): S2-10.
- ۱۲- دباغ س. سکوت و معنا. تهران: انتشارات صراط؛ ۱۳۸۶، ص ۱۴۳-۱۲۱.
- 1- Beauchamp T, Childress J. *Principles of Biomedical Ethics*, 5<sup>th</sup> edition. New York: Oxford University Press; 2001, p. 1-26, 340-55.
- ۲- هولمز. مبانی فلسفه‌ی اخلاق. ترجمه‌ی علیا م. تهران: ققنوس؛ ۱۳۸۵، ص ۲۵۹-۲۳۱ و ۳۰۲-۲۶۷.
- ۳- دباغ س. عام و خاص در اخلاق. تهران: انتشارات هرمس؛ ۱۳۸۸.
- ۴- مصباح یزدی م ت. فلسفه‌ی اخلاق. تهران: چاپ و نشر بین الملل؛ ۱۳۸۰، ص ۱۶۱.
- ۵- ویلیام ک ف. فلسفه‌ی اخلاق. ترجمه‌ی صادقی ه. قم: طه؛ ۱۳۸۳، ص ۱۲۵-۴۱.
- 6- Ross WD. *The Right and the Good*. Oxford: Clarendon Press; 1930.
- 7- Kuhse H, Singer P. *A Companion to Bioethics*. Massachusetts: Blackwell publishing; 2001, p. 61-86.